

# نگهبانی که ناجی جان‌ها می‌شود

**گفت‌وگوبا «امیرعلی بیجمیرانی» نیروی حفاظت فیزیکی بیمارستان ۲۲ بهمن نیشابور کهویدئوی اقدام قهرمانانه‌اش در نجات جان یک کودک ۵ ساله پربازدید شد**



مجید حسین زاده | روزنامه‌نگار

**پرونده**

بچه‌ای داشت روی دست‌های یک مرد جان می‌داد. او تا جلوی در بیمارستان دویده بود اما دیگر نای ایستادن روی پاهایش را نداشت. در این شرایط با توجه به دور بودن اورژانس بیمارستان، نیروی حفاظت فیزیکی وقتی نفس زدن‌های آن مرد را دید، نتوانست بی‌توجه از کنار ماجرا عبور کند. این روزها ویدئویی از نگهبان بیمارستان ۲۲ بهمن نیشابور که ناجی جان یک کودک شد، در شبکه‌های اجتماعی پربازدید شده است. «امیرعلی بیجمیرانی» به کمک دختر بچه‌ای که نفس نمی‌کشید و مردی که او را تا بیمارستان رسانده بود اما دیگر نای دیدن نداشت، شتافت. او به سرعت کودک را از مرد تحویل گرفت و بدون فوت وقت، وی را به اتاق احیای قلبی-ریوی اورژانس رساند. اقدام به موقع و قهرمانانه این نگهبان، منجر به احیای قلبی و نجات جان این کودک ۵ساله شد. به همین بهانه و در پرونده امروز زندگی‌سلام به سراغ این نیروی حفاظت فیزیکی بیمارستان ۲۲ بهمن نیشابور رفتیم که در انجام چنین کارهای خداپسندانه‌ای، سابقه داشته است.

## آن مرد به‌خاطر ترافیک،

## خیلی دویده بود

از «امیرعلی» ۲۷ساله درباره ماجرای این ویدئوی پربازدید می‌پرسم و می‌خواهم خودش آن لحظات را برای ما روایت کند که می‌گوید: «من نزدیک به ۵ سال است که نیروی حفاظت فیزیکی بیمارستان ۲۲ بهمن نیشابور هستم. ماجرای این ویدئو در روز ۲۹ بهمن اتفاق افتاد. بیشتر نیشابوری‌ها در ورودی بیمارستان را که محل عبور و مرور خودروهاست، دیده‌اند. آن‌جا محل شیفت دادن من بود. من سر شیفت بودم که دیدم یک آقایی که یک بچه دستش است، دارد می‌دود. همین‌جا بگویم این که در شبکه‌های اجتماعی نوشتند که این آقای پدرش است و من در فیلم بچه را از پدرش می‌گیرم، اشتباه است چون او پدرش نیست و همسایه‌شان بوده است. او از خانه بچه را با خود روی آورد اما وقتی می‌بیند که خیابان به‌خاطر ترافیک قفل شده، مجبور می‌شود بچه را پیاده کند. چون بچه حال هم نداشته، او را بغل می‌کند و شروع به دویدن به سمت بیمارستان می‌کند. ظاهر خیلی دویده بود و وقتی رسید به بیمارستان، من دیدم که دیگر هیچ توانی در بدنش نمانده و دیگر نمی‌تواند بدود».

## در دسر ترک پست را

## به‌جان خریدم

این نگهبان درباره تصمیم‌اش برای رفتن به سمت این مرد و گرفتن بچه از او تا بتواند زودتر کودک را به بخش اورژانس برساند، می‌گوید: «دیدم که سرعت این مرد بعد از ورود به بیمارستان خیلی کم شده و بچه انگار بیهوش شده است. خودم را به مسئولم رساندم و گفتم، من رفتم. در همین حد. شمای دانید که اگر یک مشکلی در این دقایق پیش می‌آمد، قطعاً بعدش به من می‌گفتند که چرا شیفتت را رها کردی؟ اما من نتوانستم بیکار بنشینم و در دسر ترک پست را به جان خریدم. بچه را سریع گرفتم و بقیه ماجرا در ویدئو موجود است. تا اورژانس دویدم و بچه را تحویل آن بخش دادم».

## از این بچه‌خبری ندارم

از «امیرعلی» می‌پرسیم که آیا بعد از این ماجراها، پدر و مادر آن بچه را دیده‌و از سلامت آن کودک ۵ ساله خبری دارد یا نه که این طور توضیح می‌دهد: «خبری از آن‌ها ندارم و والدینش را هم ندیدم. فقط مادر بچه را همان روز اول در بیمارستان دیدم. نیشابور کلاً ۳ بیمارستان بیشتر ندارد. این طور مرضی‌ها و به‌خصوص اطفال زیر ۱۸ سال باید بروند بیمارستان حکیم. اصلاً بیمارستان ما نباید برای پذیرش مراجعه کنند. به همین دلیل این بچه و والدینش زمان بسیار کمی جای ما بودند، فقط در حدی که بچه احیاشد و یک مقدار دارو به او داده شد تا حالش یک مقداری رو به بهبود رفت، در بیمارستان ما بود و سپس سریع بچه را با آمبولانس به بیمارستان حکیم منتقل کردند».



## اگر بچه دیرتر می‌رسید، به‌کما می‌رفت

از این نیروی حفاظت فیزیکی بیمارستان ۲۲ بهمن نیشابور می‌پرسیم که چه مشکلی برای بچه پیش آمده بود، آیا دچار خفگی یا برق‌گرفتگی شده بود که می‌گوید: «وقتی بچه را برای اولین بار دیدم و از بغل آن مرد گرفتم، از حال رفته بود. اما دقیق متوجه نشده‌ام که مشکلش چیست.

## برای پاداش، گفتند چند ساعت اضافه‌کار به من می‌دهند!

از او درباره پربازدید شدن این ویدئو می‌پرسیم که می‌گوید: «ویدئو از طریق دوربین‌های خود بیمارستان ضبط شده است. بعد از این اتفاق، رئیس به من گفت که امیرعلی کار قشنگی کردی و بذاریک تشویقی برایت در نظر بگیریم. البته از این جور کارهای خوب در بیمارستان زیاد انجام می‌شود، چه توسط من و چه باقی همکارها، همه انجام می‌دهند. اما رئیس گفت حالا که کار قشنگی کردی، بگذار برای حراست بفرستم و برایت یک چند ساعتی تشویقی در نظر بگیرند. من هم حقیقتاً همان‌جا به او گفتم که اضافه‌کار ساعتی ۱۷ هزار تومان برای من نیروی رسمی اصلاً مهم نیست که بخواهند به‌خاطر یک فیلم، ۵ ساعت اضافه‌کار به من بدهند. ولی خب، اواصر ار کرد و من هم دیگر چیزی نگفتم. در اصل این ویدئو، اصلاً قرار نبود که این قدر دیده شود. ما این را برای حراست علوم پزشکی نیشابور فرستادیم که ببینند ما چقدر زحمت می‌کشیم. اصلاً قرار نبود این ویدئو این قدر پخش و پربازدید شود».



## آرزویم این است که همه با حال خوب از بیمارستان بروند

«امیرعلی» به عنوان فردی که چندین سال در کسوت نیروی حفاظت فیزیکی یک بیمارستان مشغول به کار است، درباره چالش‌های این شغل می‌گوید: «در بعضی بیمارستان‌ها، البته نه که همه همین‌جور باشند، یک سری پزشک‌ها و پرستارها هستند که متأسفانه کم‌کاری می‌کنند. بعد مثلاً همراه مریض، با آن‌ها درگیر می‌شود. حالا بعضی‌هایشان حق هم دارند و من خودم شاید جای آن‌ها باشم، عصبانی بشوم و داد و بیداد راه بیندازم. ولی بحث این‌جاست که در بعضی بیمارستان‌ها، پرستار و دکتر و خدمات و... وقتی با همراه بیمار دعوای لفظی پیدا می‌کنند، به همراه بیمار صدا تاجیز می‌گویند، بعد می‌گویند نگهبان باید شرایط را مدیریت کند و ما را اوسط می‌اندازند. بنابرین به نظر، یک مقداری پرستارهای مان و دکترها باید رعایت حال بیمار را بکنند. مثلاً باید به

## برای نجات زن باردار، چاقو خوردم و دستم شکست

مسئول حفاظت فیزیکی بیمارستان ۲۲ بهمن نیشابور قبل از این که گفت‌وگوی ما با امیرعلی را شروع کنیم، از ما می‌خواهد درباره درگیر شدن او با یک زورگیر که منجر به شکستن دستش شده است، از او بپرسیم چون خبر این ماجرا به در خواست خود امیرعلی هیچ جایی منتشر نشده است. وقتی از او می‌خواهم درباره اتفاق شب‌یلدای سال پیش برای مان بگویم، جی‌می‌خورد و می‌گوید که آن ماجرا را از کجا فهمیدید و این‌طور ادامه می‌دهد: «شب‌یلدای پار سال بود. امسال نه پار سال، سال ۱۴۰۲. من با یکی از همکارها که دیگر در جمع ما نیست، شیفت بودیم. دم‌ر اورژانس ۲۲ بهمن،

دیدم یکوه از پشت در، صدای جیغ می‌آید. در جلوی بیمارستان، جیغ و فریاد اتفاق عجیبی نیست؛ چون افراد بسیاری، داغدار می‌شوند. دوباره دقت کردم، دیدم یک آقایی دارد کیف یک‌خانم را می‌کشد و خانم به کفش چسبیده و می‌گوید دز. سریع خودم را به آن‌ها رساندم. آن‌پرس‌زورگیر را گرفتم و او هم ناگه‌دی‌نکرد و با چاقو از پشت زد به پای من. من اصلاً با او کاری نداشتم، فقط می‌خواستم آن خانم را نجات بدهم. اما وقتی به پایم چاقو زد، با او درگیر شدم و تصمیم گرفتم او را جلوی بیمارستان بیاورم تا زورگیر را تحویل پلیس بدهم. این قدر به من ضربه زد که در همین حین، دستم حالا من هم انتظار نداشتم و اقا».

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

یک شنبه • ۵ اسفند ۱۴۰۳

۲۴ شعبان ۱۴۴۴ • ۲۳ فوریه ۲۰۲۵

شماره ۲۱۷۱۴

۲۹۳۳

## در ترمینال می‌خواهم اما باز هم

## حاضر م‌جان انسان‌ها را نجات دهم

عنایت از غ که سال ۹۹ جان ۱۱ نفر را در آتش‌سوزی بیمارستان سینامهر نجات داد، این‌روز‌ها درگیر مشکلات زیادی است

**فائزه مهاجر | روزنامه‌نگار**



دهم تیر ماه ۹۹ حوالی ساعت ۹ شب بود که صدای انفجار خیابان تجریش تهران را به لرزه درآورد. کلینیک «سینا مهر» به دنبال انفجار کیسول‌های اکسیژن دچار آتش‌سوزی گسترده شده بود و «عنایت ازغ» جوان بیست و چند ساله جنوبی که برای گذران زندگی به تهران آمده بود و در نزدیکی محل حادثه دستفروشی می‌کرد، به دنبال صدای انفجار و داد و فریاد، بساط خود را رها کرد و به سمت کلینیک دوید. حجم آتش بسیار بیشتر از آن چیزی بود که عنایت تصور می‌کرد، اما نمی‌توانست نسبت به صدای گریه زنان و

کودکان و فریادهای درخواست کمک بی‌تفاوت باشد. در فاصله کمی از شروع آتش‌سوزی، ابعاد حادثه بسیار وسیع شده بود، چون انفجار دوم هم اتفاق افتاد و لحظه‌ها می‌توانست سر‌نوشت ساز باشد. تصمیم خود را گرفت و به دل آتش زد. با تلاش بسیار توانست از ساختمان بالا برود و خود را به طبقات بالا برساند. با این‌که شرایط بسیار سختی بود اما موفق شد تعدادی از بیماران را نجات دهد. در این حادثه تلخ متأسفانه ۱۹ نفر از هموطنان جان خود را از دست دادند که این تعداد می‌توانست بیشتر هم باشد اما با شجاعت و از جان‌گذشتگی جوان قهرمان ما ۱۱ نفر نجات پیدا کردند. قهرمانی که حالا نه شغل دارد و نه جایی برای خوابیدن. او به همراه همسر و فرزندش شب‌ها را در پارک‌ها و ترمینال‌ها به‌روز می‌رساند. در مینی‌پرورنه امروز سراغ او رفتیم تا بیشتر درباره شرایط زندگی و وضعیت این روز‌های او بدانیم.

#### تغییل شدم

به عنوان اولین سوال از او خواستم کمی درباره خودش بگویم که پاسخ داد: «۳۳ساله‌ام. تا دوم راهنمایی درس خواندم. بچه‌خوستان هستم. رامهرمز ابوالقاسم، روستای باوج. سال ۱۳۸۵ به تهران آمدم تا کارکنم چون در منطقه‌ای که به دنیا آمدم، وضعیت کار خوب نبود و مشکلات مالی داشتیم. در ابتدا برق‌کاری ساختمان انجام می‌دادم. با یک شرکت پیمانکاری آشنا شدم و برای آن‌ها برق‌کاری می‌کردم. بعد از مدتی به دلیل گرانی قیمت سیم‌برق و وسایل برق‌کاری، شرایط کار کردن برای کارفرما سخت شد، چون نمی‌توانست لوازم مورد نیاز را تهیه کند و کم‌کم کارگرانی که با این شرکت کار می‌کردند، تعدیل شدند و من هم بیکار شدم. من در زمان‌هایی که شرکت پروژه برق‌کاری نداشت، دستفروشی می‌کردم. بعد از این‌که شرکت پیمانکاری تعطیل شد مجبور شدم یک مدت کارگری کنم و بعد از مدتی هم از طریق همان دستفروشی امرا معاش می‌کردم».

#### در ترمینال راه‌اندگی می‌کنیم

از عنایت درباره زندگی مشترک و شرایط فعلی که دارد پرسیدم. او برایم این‌طور توضیح می‌دهد: «الان ۳ سال است که ازدواج کردم و یک بچه ۲ساله دارم. در ترمینال راه‌آهن زندگی می‌کنیم. این‌جا خیلی اذیت هستیم. روز روز ما را بیرون می‌کنند. با هزار خواهش و تمنا دوباره داخل می‌آییم. یک سال است که بیکارم و هیچ چیز نمی‌فروشم چون سرمایه نداشتم نتوانستم چیزی بخرم برای دستفروشی. بازن و بچه‌ام مجبور شدیم در یک چادر مسافرتی در پارک بخواهیم. هوا که سردتر شد، دیگر بیرون دوام نیاوردیم و رفتم ترمینال و آن‌جا استراحت می‌کنیم. یک زیرانداز می‌اندازیم و یک پتو هم می‌اندازیم. روبمان. شرایط برای فرزند دوساله‌ام خیلی سخت‌تر است و با این سرمایه‌ها برای سلامت او خیلی نگرانم. روزی یک‌نان می‌خریم و با بدبختی زندگی را می‌گذرانیم. بعضی‌روز‌ها یک عدد نان هم گیر نمی‌آید. خیلی وضعیت بدی داریم».

#### ماجرای نجات جان ۱۱ نفر

از عنایت درباره شب حادثه پرسیدم و از او خواستم در مورد آن آتش‌سوزی هولناک و ماجرای رفتنش داخل کلینیک توضیح دهد: «من تقریباً ۱۰۰ متر از کلینیک سینامهر فاصله داشتم و آن‌جا دستفروشی می‌کردم که آتش‌سوزی رخ داد؛ البته از قبل یکی از خانم‌هایی را که در آن حادثه به‌رحمت‌خدا رفت، می‌شناختم. دویدم رفتم ببینم چه خبر است. ساختمان کامل آتش گرفته بود و صحنه بسیار وحشتناکی بود. نگاه کردم دیدم چند تا خانم داشتند بادست می‌زدند به شیشه و در خواست کمک داشتند. فریاد می‌زدند کمک کمک، من آن صحنه را که دیدم طاقت نیاوردم و از پنجره‌های فتم بالا، در را شکستم و از طریق پشت‌بام ۱۱ نفر را نجات دادم. به سختی توانستم ۱۱ نفر را بیرم روی پشت‌بام. در آن‌جا باید تصمیم می‌گرفتم که بهترین و سریع‌ترین راه را انتخاب کنم. بین ساختمان کلینیک و ساختمان کناری فاصله نسبتاً کمی وجود داشت، از یک نردبان کمک گرفتم و آن را انداختم بین دو ساختمان و از آن طریق توانستم آن ۱۱ نفر را از روی نردبان به پشت‌بام ساختمان کناری انتقال دهم و خدا را شکر نجات پیدا کردند. بعد از آن از طریق آسانسور آن افراد را به پایین ساختمان انتقال دادم. بعد من دویدم رفتم دو نفر دیگر را نجات بدهم که ناگهان کیسول هوا ترکید و امواجش من را یرت کرد. ۱۵ دقیقه بیهوش بودم و گردنم آسیب دید. وقتی به هوش آمدم بر گشتم پایین و رفتم سراغ بساط دستفروشی‌ام و دیدم متأسفانه همه وسایلم را از دست داده‌اند. بعد از آن تازه متوجه شدم دستم و گردنم آسیب زیادی دیده و دچار خونریزی شده است. یادم می‌آید چند بخیه هم خورد. عنایت در پایان گله‌های زیادی دارد؛ از وضعیت تلخ زندگی والدینش در روستا، بیماری مادرش که باعث شد پول پیش‌خانه‌اش را خرج درمان او کند و حالا بی‌خانمان شود؛ از وعده‌هایی که به او دادند و محقق نشده و روز‌های سختی که حالا تجربه می‌کند؛ اما می‌گوید باز هم حاضر است در راه‌رضای خدا به مردم کمک کند و لازم باشد جان عده‌ای را نجات دهد.

هنر  
پرونده